

ساختن اسم منسوب از عدد در زبان عربی

اثر: دکتر غلامرضا کریمی فرد

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز

(از ص ۱۱۵ تا ۱۳۲)

چکیده:

یکی از احکام عدد ساختن اسم منسوب از الفاظ عدد است. اسم منسوب عددی متناسب با نوع عدد متفاوت است. کلاً در بنای نسبت از الفاظ عدد روش قاعده‌مند و معینی ذکر نشده است اما آنچه مسلم است این است که گاهی بر وزن «فُعَال» که احياناً «یاء» نسبت هم همراه آن است، ساخته می‌شود؛ مانند: ثَلَاث و رُبَاع و ثُلَاثی و رُبَاعی. در عین حال ساختن اسم منسوب از عدد، مطابق قواعد نسبت نیز امری جایز است؛ مانند: واحدی از واحد و أربعی از أربعة. در عدد مرکب از آن نظر که مرکب مزجی است، مطابق قاعدهٔ مربوط به بنای اسم منسوب در مرکب مزجی، اسم منسوب ساخته می‌شود؛ مانند: «تَسَعی» از «تسعة عشر» یا گفته می‌شود «تسعة عشری» چنانکه گفته می‌شود «الشیعة الاثنا عشریة». نسبت در اعداد عقود با الحاق «یاء» نسبت به لفظ عدد حاصل می‌شود؛ مانند: «خمسونی» منسوب به «خمسون» و در اعداد معطوف به هر دو جزء عدد یاء نسبت می‌پیوندد.

واژه‌های کلیدی: اسم، نسبت، منسوب، عدد.

مقدمه:

کاربرد شماره و عدد در زبان عربی به دلیل قواعد دستوری گسترده‌ای که دارد تا حدود زیادی افراد را با دشواری روبرو می‌کند. الفاظ عدد نیز مانند سایر کلمات در عربی دارای ویژگیهای صرفی و نحوی اسمهاست همچون تأنیث و تذکیر، تعریف و تنکیر، اعلال و ابدال، اشتقاق، مفرد و مثنی و جمع، رفع و نصب و جر و غیره.

یکی از احکام عدد، ساختن اسم منسوب از الفاظ عدد است یعنی همانگونه که مثلاً منسوب به «دنیا» می‌شود «دنیوی» و منسوب به «راضی» می‌شود «راضوی»، در اسمهای عدد نیز می‌توان اسم منسوب بنا کرد که به عنوان صفت پس از معدود استعمال می‌شود.

عدد در یک تقسیم بندی به چهار نوع تقسیم می‌شود: مفرد، مرکب، معطوف و عقد.

- عدد مفرد شامل واحد تا عشرة است به اضافه ألف و مئة. چند لفظ دیگر نیز به اعداد مفرد ملحق می‌شوند که عبارتند از «بضع» و «بضعة» به معنی «چند» و «نیف» به معنی «اند».

- عدد مرکب عددی است که از دو عدد به صورت ترکیب مزجی و بی آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد پدید می‌آید. در عدد مرکب که منحصر است در «أحد عشر» تا «تسعة عشر»، رقم اول را صدر و رقم دوم را عجز می‌نامند.

- عدد عقد در اصطلاح رایج منحصر است به الفاظ «عشرین، ثلاثین، أربعین، خمسين، ستین، سبعین، ثمانین و تسعین». یکان آنها همه صفر و دهگان آنها یکی از اعداد مفرد است.

- عدد معطوف منحصر است به اعدادی که میان دو عقد قرار دارد؛ مثلاً اعداد میان عشرون تا ثلاثون، و ثلاثون تا أربعون و أربعون تا خمسون و... تسعون تا مئة اعداد معطوف است. در عدد معطوف همواره یکان آن که عدد مفرد است با همان ویژگی عدد مفرد ظاهر می‌شود و دهگان آن که یکی از عقود است با ویژگیهای عدد عقد ظاهر می‌شود.

ساختن اسم منسوب از الفاظ عدد متناسب با نوع عدد متفاوت است که در دنباله به شرح هر کدام می‌پردازیم.

- نسبت در عدد مفرد

کلاً در بنای نسبت از الفاظ عدد روش قاعده مند و معینی ذکر نشده است اما با جستجو

در کتابهای لغت و نحو و متون نوشته شده توسط استادان بزرگ عربی تقریباً معلوم می‌شود که از الفاظ عدد، گاهی بر وزن «فُعَال» که غالباً «یاء» نسبت به آن می‌پیوندد، گاهی نیز از خود لفظ عدد با افزودن «یاء» نسبت، اسم منسوب ساخته می‌شود. البته وزن «فُعَال» در مواضعی که خارج از این بحث است به عنوان لفظی که در معنی خود تکرار دارد به کار می‌رود و به عنوان حال منصوب است؛ مانند: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا...» («نساء / ۳») یعنی «اثْنینِ اثْنینِ وَ ثُلَاثًا ثُلَاثًا». در بیت زیر از متنبی این وزن را به عنوان یک لفظ منسوب می‌بینیم:

أَحَادٌ أَمْ سُدَّاسٌ فِي أَحَادٍ لُبَيْلَتُنَا الْمَثْوِطَةُ بِالتَّنَادِي (۱)

(دیوان متنبی، شرح البازجی، ج ۲، ص ۲۰۸)

در این مورد گفته‌اند: «...متنبی، جزء را استعمال کرده و از أَحَاد و سُدَّاس اراده تکرار نموده است بلکه اراده افراد (واحد و سِت) کرده و لفظی را که دلالت بر تکثیر داشته است جوازاً در جزء به کار برده است...» (محبی الدین، الدرریش، اعراب القرآن الکریم و بیانه، دارابن کثیر، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷)

چنین تعبیری را در مورد کلمه «عُشَار» در بیت زیر که از کمیت است نیز گفته‌اند:

فَلَمْ يَسْتَرْ يَثُوكَ حَتَّى رَمَيْتُ — (م) سَتَ فَوْقَ الرَّجَاءِ خِصَالًا عُشَارًا

بنابراین «أَحَاد» در چنین استعمالی یعنی یکتایی و «سُدَّاس» یعنی ششستایی. پس در شعر یعنی شب یکتایی (شب یک شبی) و شب ششستایی (شب شش شبی) مانند اسم چهارتایی یعنی چهار حرفی و اسم پنج‌تایی یعنی پنج حرفی و اسم ششستایی یعنی شش حرفی (۲). در

۱- یگان شب یا ششگان شب در یگان شب جمع هستند، کوچک شب ما به قیامت بسته است. یعنی شب کوچک ما به سبب طولانی بودن به منزله همه شبهای روزگار است که هر یک شب چنان طولانی است که گویی شش شب است در یک شب و آن یک شب تا روز قیامت است. از تصغیر «لیل» اراده تعظیم نموده است.

۲- در زبان فارسی، «تا» کاربردهای گوناگونی دارد که یکی از آنها «تاء عددیه» است و به عنوان رابط شمارشی بین عدد و معدود به کار می‌رود مانند: پنج تا گلابی، سه تا کتاب؛ گاهی معدود ذکر نمی‌شود مانند: دوتا، سه تا،

شعر کمیت نیز کلمه «عُشْر» به همین معنی است یعنی خصال ده تایی (خصال دهگانه) و معنی تکرار (عَشْرًا عَشْرًا - ده تا ده تا) از آن اراده نشده است.

بر همین منوال از کلمه «اثنین» نیز «ثنائی» آمده است که البته وزن «فُعَال» همراه با «یاء» نسبت است. چنانکه ابن مالک در ألفیه در مبحث نسبت گفته است:

و ضَاعِفِ الثَّانِي مِنَ ثَنَائِي ثَانِيهِ ذُولَيْنِ كَلَا وَ لَائِي

عباس حسن در النحو الوافی در چند مورد از این کلمه در توضیحات خود استفاده کرده است: «... ما يفيد أنَّ الاسمَ الثَّنَائِيَّ...»؛ «و اعلم أنَّه قد تَقَرَّرَ أنَّ الكَلِمَةَ الثَّنَائِيَّةَ إِذَا جَعَلْتَ...» (ج ۴، ص ۷۲۷). مشخص است که در کلمات «ثنائی» و «ثنائیة» اراده تکرار نشده است بلکه منظور دوتایی (یعنی دو حرفی) است.

از ثلاثة و اربعة و خمسة و سبعة و عشرة نیز بر این وزن اسم منسوب آمده است. در لسان العرب در ذیل کلمه ثلاثة گفته است: «الثَّلَاثِيَّ منسوبٌ إِلَى الثَّلَاثَةِ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ»؛ «الثَّلَاثِيَّ ينسبُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ... وَ الْحُرُوفُ الثَّلَاثِيَّةُ الَّتِي اجْتَمَعَ فِيهَا ثَلَاثَةُ أَحْرَفٍ». همچنین در ألفیه در مبحث تصغیر آمده است:

فُعَيْلاً أَجْعَلُ الثَّلَاثِيَّ إِذَا صَغَّرْتَهُ نَحْوَ قُدِّيِّ فِي قَذَا

به طور کلی با کلمات «ثلاثی»، «رباعی»، «خماسی»، «سداسی» و «سباعی» مکرراً در مباحث مختلف علم صرف برخورد می کنیم مثلاً در مبادی العربیه آمده است «بعض المصادر الثلاثية غير الميمية...» (ج ۴، ص ۹۹) یا مثلاً در مورد ساختمان اسم در کتابهای صرف گفته اند اسم یا ثلاثی است یا رباعی یا خماسی. در کتاب معجم لغة النحو العربی گفته است: «سُدَّاسِيٌّ: صِبْغَةُ الاسْمِ أَوْ الْفِعْلِ الْمُؤَلَّفَةِ مِنْ سِتَّةِ حُرُوفٍ أَصُولٍ وَ غَيْرِ أَصُولٍ...» (أنطوان الدحداح، مكتبة لبنان ناشرون، چاپ ۲، ص ۱۷۱)

در لسان العرب در ذیل کلمه خمس آورده است: «الخُمَاسِيُّ وَ الخُمَاسِيَّةُ مِنَ الوَصَائِفِ.»،

چهارتا... که منظور از «تا» عدد است یعنی دو عدد فلان، سه عدد فلان... ر.ک: محمود نشاط، شمار و مقدار در

زبان فارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۶۳.

«الخُمَاسِيّ ما بَلَغَ خَمْسَةً وَكَذَلِكَ السُّدَاسِيّ وَالعُشَارِيّ... وَالأُنثَى خَمَاسِيَّةٌ» و در ذیل کلمه (سبع) آمده است: «هو سُبَاعِيّ البدنِ أي تامّ البدنِ (که در اصل بوده است البدن السُّبَاعِيّ) وَ السُّبَاعِيّ مِنَ الجمالِ وَ ناقةٌ سُبَاعِيَّةٌ وَ رُبَاعِيَّةٌ وَ ثوبٌ سُبَاعِيّ إِذَا كَانَ طَوْلُهُ سَبْعَ أَذْرُعٍ أَوْ سَبْعَةَ أَشْبَارٍ» و در المنجد و منجد الطلاب آمده است: «السُّبَاعِيّ ما كان ذا سَبْعَةِ أركانٍ وَ مِنَ الألفاظِ ما كان على سَبْعَةِ أَحْرَفٍ وَ مولودٌ سُبَاعِيّ: وَ لِدٌ لسَبْعَةِ أَشْهُرٍ مِنَ الحَمَلِ» و باز در لسان العرب در ذیل کلمه (عشر) آمده است: ثوبٌ عُشَارِيّ طَوْلُهُ عَشْرُ أَذْرُعٍ وَ غلامٌ عُشَارِيّ: ابنٌ عَشْرُ سنينَ وَ الأُنثَى بالهاء) (یعنی غلامٌ عشاري: پسر ده ساله و فتاة عشارية: دختر ده ساله).

بنابراین با توجه به این توضیحات می توان گفت که یکی از طرق ساختن نسبت از عدد، اشتقاق از لفظ عدد بر وزن «فُعَال» است که گاهی هم با «یاء» نسبت همراه است و این وجه البته مطابق قواعد ساختن اسم منسوب که در کتب نحو آمده است نیست، اما با توجه به آنچه در کتب لغت و متون عربی آمده است، می توان گفت که ساختن اسم منسوب از عدد، علاوه ب وزن «فُعَال» مطابق قواعد نسبت نیز امری جایز است. همچنانکه در لسان العرب در ذیل کلمه (ثني) آمده است: «لو سُمِّيَ رجلٌ بِأثنينِ أَوْ بِأثْنينِ عَشْرَ لَقِلتَ في النسبةِ إليه «ثَنَوِيّ» وَ إِثْنِيّ» (اصل کلمه «اثنان»، «ثنیان» بوده است که با حذف «یاء» و ساکن شدن «ثاء» همزه وصل در اول، عوض از محذوف جهت اجتناب از ابتدا به ساکن، آورده شده است مانند این که اصل آن «بنو» است (به لسان العرب مراجعه شود) چون در نسبت، حرف محذوف باید برگردد لذا در «ثَنَوِيّ» همزه، حذف و «یاء» پس از برگشت طبق قواعد اسم منسوب به «واو» تبدیل شده است مانند «فَتَيّ» که می شود «فَتَوِيّ». با این حال بدون تغییرات مذکور و تنها با حذف علامت تشبیه، از اثنان اسم منسوب ساخته و گفته شده است: «إثْنِيّ» مانند «إبْنِيّ» از «ابن». در لسان العرب در ذیل کلمه «بنی» آمده است: «وَ النسبةُ إلى ابنِ بَنَوِيّ وَ يقولُ بعضهم إِبْنِيّ». پس می توان این روش را قیاساً در سایر الفاظ عدد نیز به کار گرفت حتی اگر در نزد عرب زبان کاربرد نداشته باشد. مثلاً در «واحد» و «واحدة» می توان گفت: «واحدِيّ» و «واحدِيَّة» و در «ثلاثة و ثلاث» گفت: «ثلاثِيّ و ثلاثِيَّة» و در «أربعة و أربع» گفت: «أربعِيّ و أربعِيَّة» و در «خمسة و خمس» گفت: «خَمَسِيّ و خَمَسِيَّة» و در «ستة و ستّ» گفت: «سِتِيّ و سِتِيَّة» و در «سبعة و سبع» گفت: «سَبْعِيّ و سَبْعِيَّة» و در «ثمانية و ثمانی» گفت: «ثَمَانِيّ و ثَمَانِيَّة» و در «تسعة و تسع» گفت:

«تَسَعِيٌّ وَ تَسَعِيَّةٌ» و در «عَشْرَةٌ وَ عَشْرٌ» گفت: «عَشْرِيٌّ وَ عَشْرِيَّةٌ».

حسن ابراهیم حسن، کلمه «السبعیَّة» را برای فرقه امامیه اسماعیلیه به کار برده و نوشته است «الامامیَّة الاسماعیلیَّة أو السبعیَّة: و یقولونَ بامامة اسماعیل بن جعفر... و هو عندهم الامام السابع و من ثمَّ أطلق علی هذه الطائفة اسم السبعیَّة لتمیزهم عن طائفة الاثناعشریَّة...» (تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی، ج ۳، صص ۱۹۳ و ۱۹۴)

یعنی اسماعیلیه یا هفت تایی (هفت امامی) و در حاشیه الصّبان در مبحث نسبت و ساختن اسم منسوب از عدد مرکب که گفته است به صدر عدد مرکب، «یاء» نسبت اضافه می شود («خَمْسِيٌّ») را به عنوان نسبت از عدد «خمسة یا خمس» ذکر کرده است. (حاشیه الصّبان، ج ۲، جزء ۴، ص ۱۹۰) ضمن اینکه در کتاب شرح المفصل نیز آمده است: «فتقول فی النسب الی خمسة عشر، خمسِيٌّ» (ابن عیث، ج ۲، جزء ۶، ص ۶).

۲- مرکب

قاعده کلی در ساختن نسبت از اسم مرکب مزجی (که عدد مرکب از جمله مرکبهای مزجی است) این است که «یاء» نسبت به صدر مرکب اضافه می شود؛ مثلاً در بعلبک گفته می شود «بعلیٌّ». در این مورد همه اتفاق دارند ولی روشهای دیگری را هم - اگر چه بعضاً شاذ بوده و نمی توان بر آنها قیاس کرد - ذکر کرده اند.

نخست اینکه به عجز مرکب مزجی «یاء» نسبت ملحق شود؛ مثلاً در «بعلبکی» گفته می شود «بکی».

دوم اینکه هم به صدر و هم به عجز «یاء» نسبت اضافه شود؛ مثلاً در «بعلبکی» گفته می شود «بعلی بکی» همانگونه که شاعر گفته است:

تَزَوَّجْتُهَا رَامِيَّةً هُرْمُزِيَّةً بِفَضْلِ الَّذِي أُعْطِيَ الْأَمِيرُ مِنَ الرَّزْقِ

شاهد مثال در «رامیَّة هُرْمُزِيَّة» است که منسوب به رامهرمز است.

سوم اینکه «یاء» نسبت به آخر مجموع لفظ مرکب اضافه شود مانند: «بعلبکی» و «استر آبادی».

چهارم اینکه از مجموع اسم مرکب، اسمی بر وزن «فَعْلَل» بنا و به آن «یاء» نسبت ملحق

شود؛ مثلاً در «بعلبکی» گفته می‌شود: «بَعْلَبِیَّ» (از بَعْلَب) و در «حضر موت» گفته می‌شود: «حَضْرَمِیَّ» (از حَضْرَم). حکم عدد مرکب همان حکم مرکب مزجی است. از این چهار وجه، مورد سوم و چهارم را شاذ و غیر قابل قیاس دانسته‌اند. (حاشیه الصبان، ج ۲، جزء ۴، ص ۱۹۰)

بنابراین در «أَحَدَ عَشَرَ» باید گفت: «أَحَدِیَّ» و در «اِثْنَا عَشَرَ»: «اِثْنِیَّ یا ثَنَوِیَّ» و در «ثَلَاثَةَ عَشَرَ»: «ثَلَاثِیَّ»... و در «تِسْعَةَ عَشَرَ»: «تِسْعِیَّ». کما اینکه در شرح شافیه ابن حاجب از رضی الدین استرآبادی آمده است: «اگر به اِثْنِیَّ عَشَرَ «یا» نسبت اضافه شود، عَشَرَ حذف می‌شود، همان گونه که قاعده نسبت در اسم مرکب چنین است، پس گفته می‌شود «اِثْنِیَّ یا ثَنَوِیَّ» مانند: «اسْمِیَّ یا سَمَوِیَّ» منسوب به اسم» (شرح شافیه، ج ۲، ص ۷۳)

اما ممکن است این ابهام پیش آید که آیا این نسبتها از اعداد مفرد بنا شده‌اند یا اعداد مرکب، مثلاً «ثَنَوِیَّ» منسوب به «اثنان» است یا «اِثْنَا عَشَرَ». در این مورد گفته‌اند: در صورتی از عدد مرکب اسم منسوب بنا می‌شود که عَلَم باشد؛ مثلاً اگر اسم شخصی «اِثْنَا عَشَرَ» باشد، منسوب آن می‌شود «اِثْنِیَّ یا ثَنَوِیَّ». پس در این صورت برای مخاطب احتمال اشتباه نیست چون او منسوب الیه را می‌شناسد (ابن یعیش، شرح المفصل، ج ۲، جزء ۶، ص ۷). همانگونه که در «بعلبکی» را می‌شناسد (در لسان العرب در ذیل کلمه «ثنی» آمده است: «و لو سَمِیَّ رَجُلٌ بَاثْنِیْنِ أَوْ بَاثْنِیَّ عَشَرَ لَقُلْتَ فِي النِّسْبَةِ اِلَيْهِ «ثَنَوِیَّ» و «اِثْنِیَّ»). اگر عدد مرکب، اسم علم نباشد جایز نیست از آن نسبت بنا شود زیرا از یک طرف اگر بدون حذف صدر یا عجز، نسبت بنا شود موجب دشواری در کلمه است و از طرف دیگر حذف صدر یا عجز جایز نیست چونکه ساختار یک عدد مرکب در واقع متشکل از یک معطوف و یک معطوف علیه است؛ مثلاً «خَمْسَةَ عَشَرَ» «خَمْسَةَ و عَشَرَ» بوده است که واو حذف و دو جزء با یکدیگر ترکیب شده است لذا بدیهی است در معطوف و معطوف علیه، یک جزء نمی‌تواند جای جزء دیگر قرار بگیرد. با این حال ابوحاتم السجستانی در عدد مرکب غیر علم، ساختن نسبت به صورت الحاق «یا» به هر دو جزء را جایز دانسته است به قیاس «رَامِیَّةٌ هَرْمُزِيَّةٌ» تا از به وجود آمدن آن ابهام و اشتباه به گونه‌ای که ذکر شد، جلوگیری شود؛ مثلاً: «أَحَدِیَّ عَشْرِيَّ» منسوب به «أَحَدَ عَشَرَ» و «أَحَدِیَّ یا أَحَدَوِیَّ عَشْرِيَّ» منسوب به «أَحَدِیَّ عَشْرَةَ» و «اِثْنِیَّ یا ثَنَوِیَّ عَشْرِيَّ» منسوب به «اِثْنَا عَشَرَ»

و از بقیه مرکبهای عددی به همین منوال می توان اسم منسوب بنا کرد (شرح شافیه، ج ۲، ص ۷۴ و شرح المفصل، ج ۲، ص ۷):

«اثنینی یا ثنوی عشری» منسوب به «اثناعشره»

«ثلاثی عشری» منسوب به «ثلاثة عشر»؛ «ثلاثی عشری» منسوب به «ثلاث عشره»

«اربعی عشری» منسوب به «اربعة عشر»؛ «اربعی عشری» منسوب به «اربع عشره»

«خمسی عشری» منسوب به «خمسة عشر»؛ «خمسی عشری» منسوب به «خمس عشره»

«ستی عشری» منسوب به «ستة عشر»؛ «ستی عشری» منسوب به «ست عشره»

«سبعی عشری» منسوب به «سبعة عشر»؛ «سبعی عشری» منسوب به «سبع عشره»

«ثمانی عشری» منسوب به «ثمانية عشر»؛ «ثمانی عشری» منسوب به «ثمانی عشره»

«تسعی عشری» منسوب به «تسعة عشر»؛ «تسعی عشری» منسوب به «تسع عشره»

با همه این توضیحات در برخی از متون عربی، اسم منسوب از عدد مرکب، به گونه دیگری نیز آمده است. مثلاً در کتاب تاریخ ادبیات عربی از شوقی ضیف این عبارت نوشته شده است: «... ینبغی أن نُشیر هنا إلى ما كان من محاولة المأمون عقد البيعة من بعده لعلی الرضا الامام الثامن عند الشيعة الاثنی عشریة...» (ج ۳، جزء ۶، ص ۳۰۹) (در این عبارت از کتاب مزبور به جای کلمه الثامن، السابع آمده است که ظاهراً اشتباه چاپی است و گرنه از ادیبی مانند شوقی ضیف عجیب می نماید) یعنی شیعه دوازده تایی (دوازده امامی). منسوب به «اثناعشر» است که با افزوده شدن «تاء» تأنیث در آخر، مؤنث شده و از موصوف خود (الشیعة) تبعیت کرده است. در اینجا می بینیم که اسم منسوب از نظر تذکیر و تأنیث با آنچه کمی پیشتر گفته شد متفاوت است ضمن اینکه به عنوان دو لفظ معرب به کار رفته است ولی دکتر حسن ابراهیم حسن که قبلاً در مورد اسم منسوب «السبعیة» از او نام برده شد، به دفعات این لفظ را به عنوان یکی اسم علم که ظاهراً جزء اول آن مبنی به الف یا ثابت به اعراب حکایت است، به کار برده است؛ مثلاً گفته است: «الإمامیة الموسویة: و قد أُطلقَ علیهم فیما بعد الإثناعشریة...» و در جای دیگر گفته است: «... فلما توفی الحسن (ع) فی سنة ۲۶۰ هـ. کان ابنه محمد (ع) فی الخامسة من عمره فأصبح الإمام الثاني عشر عند طائفة الإمامیة الإثناعشریة...» که اگر معرب

بوده باید می گفت: «الاثنی عشریة» و در جای دیگر آورده است: «... لهذا يعتقد الامامية الاثنا عشریة أن محمداً (ع) الإمام الثاني عشر سيظهر و يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً...» و باز در جای دیگر گفته است: «... فكان أبو سعيد العمري رئيس الإمامية الاثنا عشریة الوكيل الأول...» (تاریخ الاسلام السياسي و الديني و الثقافي، ج ۳، صص ۱۹۳ و ۱۹۴).

بنابراین طبق چنین کاربردی نزد اهل زبان، نتیجه می گیریم که در نسبت از عدد مرکب، «یاء» نسبت به آخر عجز اضافه می شود؛ یعنی هر دو جزء عدد مرکب به منزله یک لفظ محسوب می شود. پس بر همین قیاس در سایر اعداد مرکب چنانچه علم نباشد می توان چنین گفت:

«أحد عشری» و «أحدی عشریة»؛ «ثلاثة عشری» و «ثلاث عشریة»؛ «أربعة عشری» و «أربع عشریة»؛ «خمسة عشری» و «خمس عشریة»؛ «سنة عشری» و «ست عشریة»؛ «سبعة عشری» و «سبع عشریة»؛ «ثمانیة عشری» و «ثمانی عشریة»؛ «تسعة عشری» و «تسع عشریة».

اگر عدد مرکب علم (اسم خاص) باشد به علمیت آن عمل می شود چنانکه در چند مورد گذشته از کتاب تاریخ سیاسی... اسلام در مورد شیعه دوازده امامی ذکر شد؛ یعنی به همان صورت که به عنوان اسم علم تلفظ می شود مجموعاً یک لفظ (نام) تلقی شده و به آخر آن «یاء» نسبت اضافه می شود کما اینکه در زبان فارسی نیز می گوئیم «شیعه اثنا عشری» که «اثنا عشری» با همین شکل نگارش و تلفظ به عنوان یک اسم برای شیعه جعفری به کار می رود.

اما اگر طبق قواعد نحوی که علمای نحو گفته اند و پیش از این بیان شد، بخواهیم صفت نسبی برای «الشیعة» بسازیم باید بگوئیم: «الشیعة الاثنی عشریة» یا «الشیعة الاثنی عشریة» یا «الثنوی عشری».

۳- عقود

در کتاب «جامع الدروس العربیه» اشاره شده است که منسوب به «عشرین» «عشری» می شود

(مصطفی الغلابینی، یک مجلد، جزء ۲، ص ۷۸) همان‌گونه که در مُثَنّی هم منسوب به «اثنین» «اثنینی» می‌شود. یعنی اینکه مطابق قواعد کلی ساختن اسم منسوب از جمع مذکر سالم و مُثَنّی عمل می‌شود. (این روش البته در مورد کلمه «عشرین» با توجه به مکسور بودن «ع» که منحصر به همین عقد است موجد التباس نیست ولی در سایر عقود موجد التباس و ابهام است مثلاً در «أربعون» اگر بگوییم «أربعینی» معلوم نیست منسوب به «أربعة» است یا «أربعون» همانند «اثنینی» که معلوم نیست منسوب به «اثنان» است یا «اثناعشر». در مورد اخیر توضیحاتی پیشتر داده شد و در اینجا هم در حالت‌های مختلف نسبت از عقود بحث می‌شود)

در مثنی و جمع مذکر سالم قاعده کلی این است که اگر علامت تثنیه یا جمع جزء کلمه نشده و بر مثنی بودن یا جمع بودن خود باقی مانده باشند، علامت مثنی و جمع حذف می‌شود؛ مانند: «زیدان و زیدون» که می‌شوند: «زیدی» اما اگر علامت تثنیه و جمع جزء کلمه و به عنوان یک اسم خاص مورد استعمال باشد و اعراب آن به حرکات (ضمه، فتحه، کسره) بر روی حرف آخر (ن) باشد، «یاء» نسبت به حرف آخر ملحق می‌شود مانند: «عابدینی» منسوب به «عابدین» و «بحرینی» منسوب به «بحرین». اسم‌هایی که ملحق به مثنی یا جمع هستند نیز همین قاعده بر آنها جاری می‌شود از این رو در «اثنان» گفته می‌شود: «اثنینی» و در «عشرون» گفته می‌شود «عشرینی» ولی آنچه در این جا به ذهن می‌رسد این است که اگر در سایر عقود یعنی «ثلاثون» و «أربعون» تا «تسعون» این قاعده اجرا شود ممکن است بین نسبت از عدد مفرد و نسبت از صدر عدد مرکب و نسبت از عقود التباس و اشتباه پیش آید؛ مثلاً: «ثلاثون» طبق این قاعده می‌شود «ثلاثینی» و از «أربعون» می‌شود «أربعینی» و... از «تسعون» می‌شود «تسعی» و عین همین نسبتها در اعداد مفرد هم ساخته می‌شود و پیش از این بیان شد که در اعداد مرکب نیز به همین صورت، اسم منسوب بنا می‌شود (بنابر نظری که «یاء» نسبت را به صدر عدد مرکب ملحق می‌کرد) مثلاً: «ثلاثة عشر» می‌شود «ثلاثینی» و «أربعة عشر» می‌شود: «أربعینی». پس بخوبی معلوم است که مشترک بودن صورت ظاهری یک اسم منسوب عددی میان اعداد مفرد و مرکب و عقود، امر را بر خواننده یا شنونده مشتبه می‌سازد و تشخیص آن بسیار مشکل می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد برای رهایی از این

مشکل، با توجه به قاعده بنای نسبت از جمع که می‌گوید اگر جمع در همان وضع جمعی خود اسم عَلَم و شبیه به مفرد باشد مانند «أنصار» و «مدائن» یا از خود مفردی نداشته باشد؛ مانند: «عبادید» و «أباییل» و «تجالید» (عبادید: دسته‌های مختلف مردم که به اطراف پراکنده شوند؛ أباییل: گروه‌ها و دستجات؛ تجالید: جسم و بدن) یا جمعی باشد که از غیر مفردش جمع بسته شده است مانند: «محاسن» و «مَلامِح» (مفرد محاسن، حُسن و مفرد ملامح، لَمَحَة است به معنی خط چهره) یا اسم جمع باشد (چون از لفظ خود مفردی ندارد) مانند: «قوم و رَهط» یا اسم جنس جمعی باشد (اسم جمع و اسم جنس جمعی هر دو معنی و مفهوم جمعی دارند اما اسم جمع، مفردی از لفظ خود ندارد مانند «نساء» که مفردش «امرأة» است و «خیل» که مفردش «فرس» است و «جیش» که مفردش «جُنْدِی» است ولی در اسم جنس جمعی یک «تاء» تأنیت یا «یاء» نسبت موجب تشخیص مفرد آن است مانند: «تُفَاح و تُفَاحَة» و «عَرَب و عَرَبِی» و «حَنْظَل و حَنْظَلَة» و «نخل و نخلَة» و «یهود و یهودِی» مانند: «عَرَب و تُفَاح»، «یاء» نسبت به خود لفظ جمع اضافه می‌شود (اسم منسوب کلمات فوق به ترتیب می‌شود: عبادیدی، أبایلی، تجالیدی، محاسینی، مَلامِیحی، قومِی، رَهطِی، عَرَبِی، تُفَاحِی. (ر.ک: محمد بن علی الصبَّان، حاشیة الصبان، المجلد الثانی، الجزء الرابع، صص ۱۹۸ و ۱۹۹ و مصطفی الغلائینی. جامع الدروس العربیة، یک مجلد (۱-۳). ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۳، الجزء الثانی، صص ۷۸ و ۶۴ و ۶۵) و با توجه به اینکه «عقود» (یعنی عشرون و ثلاثون تا تسعون) ملحق به جمع مذکر سالم بوده و از خود مفردی ندارند (نه لفظاً و نه معنأً) شاید بهتر باشد در منسوب به عقود به همین صورت که هستند «یاء» نسبت ملحق شود تا با نسبت مفرد و مرکب اشتباه نشود؛ مثلاً گفته شود: «عِشْرُونِی» منسوب به عشرون و «ثَلَاثُونِی» منسوب به ثلاثون و همچنین بقیه عقود، چنانکه در نامگذاری یکی از کتابهای فخر رازی این چنین عمل شده و یکی از کتابهایش «جامع ستینی» نام گرفته است که شامل شصت علم است (فرهنگ فارسی معین، ج ۶ و فارسی سوم راهنمایی، چاپ دوم ۱۳۷۶، صص ۴۶ و ۱۶۸).

«مِئَوِی» منسوب به «مِئَة» و «أَلْفِی» منسوب به أَلْف است (همان گونه که کتاب ابن مالک در نحو عربی موسوم به «أَلْفِیَة» است). با قیاس به این دو می‌توان گفت: نسبت در میلیون می‌شود «مِلیُونِی» و «مِلیار»، «مِلیاری» و به همین ترتیب اعداد بالاتر. مثلاً می‌توان چنین عبارتی را در مورد کشور چین گفت: «الصِّین مملکة مِلیاریَّة» (چین کشور میلیاردي (میلیارد

نفری) است).

۴- معطوف

درباره ساختن نسبت از عدد معطوف چیزی گفته نشده است و علتش هم شاید این است که چنین وجهی اصولاً کاربرد ندارد و اگر دارد بسیار نادر و استثنایی است، اما اگر قرار باشد مطابق قواعد نحوی بخواهیم از عدد معطوف نسبت بنا کنیم با توجه به اینکه در این نوع عدد، دو عدد هر کدام عددی مستقل است که به شکل عطف آمده‌اند و نمی‌توان یکی را به جای دیگری گذاشت، تنها راه این است که «یاء» نسبت به هر دو (یعنی معطوف و معطوف علیه) ملحق شود. البته با عنایت به این مطلب که لفظ معطوف (دهگان) از جمله عقود است، در عقود - چنانکه در جای خود گفتیم - بهتر به نظر می‌رسد که به همان شکل جمع «یاء» نسبت ملحق شود؛ مثلاً در «واحد و ثلاثون» گفته شود: «واحدی و ثلاثونی» و در «اثنان و عشرون» گفته شود: «اثنی یا ثنوی و عشرونی» و در «أربعه و ستون» گفته شود «أربعی و ستونی».

ملاحظه می‌شود که در چنین وضعیتی مؤنث و مذکر یکسان خواهد بود زیرا در عقود تأنیث و تذکیر به یک حالت است و در مفردها (یکانها) که «تاء» برای مذکر می‌آید در موقع نسبت حذف می‌شود و برای تأنیث نیز عدد مفرد بدون «تاء» است. مثلاً منسوب به «أربع و خمسون» و «أربعه و خمسون» هر دو «أربعی و خمسونی» است. می‌توانیم بر حسب قاعده‌ای که در مورد عقود گفته شد، علامت جمع را حذف و به آخر آن «یاء» نسبت اضافه کرد که در این صورت «واحد و ثلاثون» می‌شود «واحدی و ثلاثینی» و «ست و أربعون» می‌شود «ستی و أربعی».

بدیهی است این وجه از نسبت، اگر «عدد معطوف» پیش از نسبت، علم (اسم خاص) باشد، چون نزد مخاطب معلوم است، مورد اشتباه نیست ولی اگر غیر علم باشد، امکان التباس و تردید که آیا نسبت از عدد مفرد بنا شده است یا از عدد معطوف، زیاد است؛ مثلاً در عدد «اثنان و سبعون» اگر بگوییم «اثنی و سبعی» (با حذف علامت جمع از عقد) معلوم نیست که منسوب به «اثنان و سبعة» است که به یکدیگر عطف شده‌اند یا «اثنان و

سبعون». در عدد «ثمانیة و ثلاثون» اگر بگوییم «ثمانی و ثلاثی» معلوم نیست که منسوب به «ثمانیة و ثلاثة» است که به یکدیگر عطف شده‌اند یا «ثمانیة و ثلاثون». پس وجه اول که عدد عقد بابقای علامت جمع باشد، بهتر است.

اگر با عدد معطوف به گونه عدد مرکب عمل کرده و «یاء» نسبت به جزء اول یا جزء دوم ملحق کنیم چند حالت ممکن است به وجود بیاید؛ مثال از «ثمانیة و ثلاثون»:

۱- به جزء اول «یاء» نسبت ملحق و جزء دوم حذف شود، مانند: «ثمانی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون» در این حالت معلوم نیست منسوب به مفرد (ثمانیة) است یا مرکب (ثمانیة عشر) یا معطوف (ثمانیة و ثلاثون).

۲- به جزء دوم با اثبات علامت جمع، «یاء» نسبت ملحق و جزء اول حذف شود؛ مانند: «ثلاثونی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». در این حالت نیز معلوم نیست منسوب به عدد عقد (ثلاثون) است یا معطوف (ثمانیة و ثلاثون).

۳- به جزء دوم با حذف علامت جمع «یاء» نسبت ملحق و جزء اول حذف شود؛ مانند: «ثلاثی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». در این حالت نیز معلوم نیست منسوب به عدد مفرد (ثلاثة) است یا مرکب (ثلاثة عشر) یا عدد معطوف (ثمانیة و ثلاثون).

در هر سه مورد ذکر شده اشکال عمده دیگری که وجود دارد این است که اساساً حذف یکی از اجزاء عدد معطوف چون مجموعاً مفید یک عدد است جایز نیست زیرا آن مفهوم عددی که از عدد معطوف اراده می‌شود، از یک جزء به تنهایی فهمیده نمی‌شود.

۴- به جزء اول «یاء» نسبت ملحق و جزء دوم به حال خود باقی باشد؛ مانند: «ثمانی و ثلاثون» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». در این حالت ممکن است این توهم ایجاد شود که منسوب به عدد معطوف «ثمانیة و ثلاثون» نیست بلکه تنها منسوب به عدد «مفرد (ثمانیة)» است که پس از آن لفظ «ثلاثون» به آن عطف شده است. ضمناً در عدد مرکب چنین وجهی وجود ندارد که به جزء اول «یاء» نسبت ملحق و جزء دوم بدون «یاء» نسبت به حال خود باقی باشد.

۵- به جزء دوم بدون علامت جمع «یاء» نسبت ملحق و جزء اول به حال خود باقی

باشد؛ مانند: «ثمانیة و ثلاثی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». در این حالت احتمال این توهم وجود دارد که «ثمانیة» عدد مفرد است بدون اراده نسبت از آن و «ثلاثی» اسم منسوب به «ثلاثة» یا «ثلاثة عشر» است که به عدد مفرد «ثمانیة» عطف شده است، یا این توهم پیش آید که گرچه «ثلاثی» منسوب به «ثلاثون» است اما نه به صورت عدد معطوف بلکه به عنوان اسم منسوب از یک عدد عقد (ثلاثون)، به صورت عطف نسق، به عدد مفرد «ثمانیة» عطف شده است.

۶- به جزء دوم با بقای علامت جمع، «یاء» نسبت اضافه و جزء اول به حال خود باقی باشد؛ مانند: «ثمانیة و ثلاثونی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». در این حالت نیز احتمال این اشتباه وجود دارد که عدد «ثمانیة» یک عدد مفرد است و از آن اراده نسبت نشده و «ثلاثونی» که منسوب به «ثلاثون» است از باب عطف نسق، بدان عطف شده است.

از توضیحات ذکر شده نتیجه می‌گیریم که در همه موارد ششگانه، مفهوم و منظور اصلی که عبارت است از منسوب به عدد معطوف، براحتی فهمیده نمی‌شود بلکه همراه با ابهامات و اشکالاتی است که أحياناً موجب برداشت نادرست می‌شود. بنابراین تنها راه باقی مانده که درست به نظر می‌رسد، همان است که قبلاً گفته شد یعنی اضافه شدن «یاء» نسبت به هر دو جزء عدد معطوف که لفظ عقد همراه با علامت جمع باشد؛ مانند: «ثمانی و ثلاثونی» منسوب به «ثمانیة و ثلاثون». مثلاً: «نسیج ثمانی و ثلاثونی» یعنی پارچه سی و هشت تایی (سی و هشت متری).

البته شاید کسی بگوید که این وجه هم ممکن است سبب ابهام و اشکال باشد زیرا احتمال دارد مخاطب چنین تصور کند که «ثمانی و ثلاثونی» اسم منسوب به عدد معطوف (ثمانیة و ثلاثون) که ما اراده کرده‌ایم، نیست بلکه اسم منسوب به عدد عقد (ثلاثون) است که به صورت عطف نسق، عطف شده است به اسم منسوب به عدد مفرد (ثمانیة) و کلاً نسبت از یک عدد معطوف اراده نشده است. پس معنی در عبارت «نسیج ثمانی و ثلاثونی» می‌شود: پارچه هشت تایی و سی تایی (متری) نه پارچه سی و هشت تایی. پاسخ این اشکال این است که بنا به فرض مزبور چون بازهم موصوف واحد است نه متعدد و هر دو صفت (ثمانی،

هشت تایی) و (ثلاثونیی، سی تایی) یک موصوف را وصف می‌کنند یعنی همان نسیج هشت تایی، سی تایی هم هست به عبارت دیگر آن نسیج هشت تایی است و سی تایی، که در اینجا و او عطف مفید جمع بین این دو عدد وصفی است («سی» و «هشت») پس همان نسیج سی و هشت تایی (ثمانی و ثلاثونیی) می‌شود. درست مثل این است که بگوییم «الفصل الثامن و الثلاثون» در این جا همان فصلی که «ثامن» (هشتم) هست «ثلاثون» (سی ام) هم هست که می‌شود فصل سی و هشتم. در مثال نسیج هم می‌شود «پارچه سی و هشت تایی» (سی و هشت متری). بنابراین چنین اشکالی نمی‌تواند وارد باشد. شاید باز کسی بگوید احتمال دارد مخاطب تصور کند که «ثمانی و ثلاثونیی» اسم منسوب به یک عدد معطوف یعنی (ثمانیة و ثلاثون) نیست بلکه «ثلاثونی» اسم منسوب به عدد عقده «ثلاثون» است که به صورت عطف نسق، عطف شده است به اسم منسوب به عدد مفرد «ثمانیة»، پس موصوف (نسیج) متعدد است که در «ثمانی» مذکور و در «ثلاثونیی» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «نسیج ثمانی و نسیج ثلاثونیی» یعنی پارچه هشت تایی (هشت متری) و پارچه سی تایی (سی متری) که دو پارچه است با دو اندازه نه یک پارچه.

پاسخ این اشکال این است که اصولاً بسیار بعید است که کسی معنی و مفهوم نزدیکتر به ذهن رارها کند و مفهوم دورتر را در نظر بگیرد اگر این چنین می‌بود در اعداد ترتیبی که بسیار متداول است این توهمات نیز به وجود می‌آمد؛ مثلاً از عدد ترتیبی «الفصل الثامن و الثلاثون» چنین برداشت می‌شد که متکلم اراده دو فصل را کرده است، یکی فصل هشتم و دیگری فصل سی ام. علاوه بر این چنانچه در این گونه موارد اعم از صفات عددی ترتیبی یا عددی نسبی موصوفهای متعدد منظور باشد، حسب معمول و جهت پرهیز از چنین توهمات، موصوف در هر مورد ذکر می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: الفصل الثامن و الفصل الثلاثون و در نسبت هم باید بگوییم: «نسیج ثمانی» و «نسیج ثلاثونیی» چون اگر موصوف در دومی ذکر نشود و تنها در نیت باشد هیچ تضمینی و قرینه‌ای بر فهم نیت و اراده ما وجود ندارد تا مخاطب منظور اصلی را که مبنی بر ذکر دو صفت برای دو موصوف است دریابد و دچار اشتباه نشود. بنابراین از عبارت «نسیج ثمانی و ثلاثونیی»، هیچ معنای دیگری جز اینکه اسم

منسوب به عدد معطوف «ثمانیة وثلاثون» است؛ فهمیده نمی‌شود و اصولاً هیچ معنای دیگری غیر از این هم نزدیک به ذهن و منطبق با اصول گفتاری و روح این سخن نیست کما اینکه از عبارت «الفصل الثامن و الثلاثون» مجموعاً معنی وصفی واحدی که از عدد معطوف «ثمانیة و ثلاثون» ساخته شده است، به صورت عدد ترتیبی برای موصوف واحد (یعنی الفصل) فهمیده می‌شود.

نسبت در عدد ترتیبی: در این مورد در حد جستجوی نگارنده چیز خاصی در متون و کتابهای نحو قدیم و جدید عربی یافت نشد ولی بر حسب قواعد کلی نحو می‌توان گفت نسبت در اعداد ترتیبی باید این‌گونه باشد:

۱- مفرد: أوَّل: (أوَّلِي، أوَّلِيَّة)؛ واحد: (واحدِي، واحدِيَّة)؛ ثانی: (ثَانِي، ثَانِيَّة) یا با حذف «ياء» لام الفعل (ثَانِي، ثَانِيَّة) مانند قاضِي و قاضِيَّة و قاضِي و قاضِيَّة منقوص بر این وزن (به مبحث نسبت در کتابهای نحو مراجعه کنید). و چنین است حادي: (حَادِي، حَادِيَّة) یا حادي: (حَادِي، حَادِيَّة)؛ ثالث: (ثَالِثِي، ثَالِثِيَّة)؛ رابع: (رَابِعِي، رَابِعِيَّة) ... تاسع: (تَاسِعِي، تَاسِعِيَّة).

۲- مرکب: براساس همان احکام نسبت در عدد اصلی است؛ مثلاً: حَادِي عَشْرَ (حَادِي عَشْرِي)؛ حَادِيَّة عَشْرَةَ (حَادِيَّة عَشْرِيَّة) ... تَاسِعَ عَشْرَ (تَاسِعَ عَشْرِي) تَاسِعَةَ عَشْرَةَ (تَاسِعَةَ عَشْرِيَّة).

۳- عقود: براساس همان احکام نسبت در عدد اصلی است، مثلاً: (العِشْرُونِي ... التَّسْعُونِي).

۴- معطوف: براساس همان احکام نسبت در عدد اصلی است؛ مثلاً: الواحدُ و العِشْرُونَ (الواحدِي و العِشْرُونِي)؛ الواحدَةُ و العِشْرُونَ (الواحدِيَّة و العِشْرُونِي)؛ الثاني و الخمسونَ (الثَانِي و الخمسونِي)؛ الثانيَّة و الخمسونَ (الثَانِيَّة و الخمسونِي).

نتیجه:

قدر مسلم این است که الفاظ عدد مانند سایر اسمها در زبان عربی، از حیث ساختار صرفی و نحوی دارای حالت‌های اسمی هستند. شناخت احوال این الفاظ که در متون قدیم

وجدید فراوان با آنها برخورد می‌کنیم و خود در نوشتارها و گفتارهایمان به زبان تازی، به کار می‌بریم خصوصاً برای اهل زبان امری ضروری است. یکی از حالت‌های الفاظ عدد، ساختن نسبت است همچنانکه در سایر اسامی است. کتب قدیم و جدید نه به طور مستقل و نه حتی به طور اجمال چندانکه تقریباً کفایتی حاصل شود به این موضوع پرداخته‌اند و هیچ معلوم نیست تسامح قدما و متأخرین و امروزها از این موضوع چیست. در این مقاله در حد جستجوی به عمل آمده و تشخیص علمی و برحسب قیاس و انطباقات قانونی، ساخت نسبت از الفاظ عدد بررسی گردیده است اما مطمئناً هنوز راه برای تحقیق بیشتر گشوده است.

در جدول زیر، ساخت اسم منسوب از انواع عدد نشان داده شده است :

نوع عدد	موقعیت «یاء» نسبت	مثال
	بر وزن فُعال بدون «ی»	أَحَادٌ ام سُدَّاسٌ فِی أَحَادٍ
مفرد	بر وزن فُعال با «ی» نسبت	السُّبَاعِيُّ مَا كَانَ ذَا سَبْعَةِ أَرْكَانٍ
	در آخر عدد	سبعی، سبعیة
	در آخر صدر	أَحَدٌ عَشَرَ: أَحَدِي
مرکب	در آخر صدر و عجز	أَحَدٌ عَشَرَ: أَحَدِي عَشْرِي
	در آخر عجز	الشَّيْبَةُ الاثْنَا عَشْرِيَّةُ
	در آخر عدد با حذف علامت جمع	عشرین: عَشْرِي
عقود	در آخر عدد با بقای علامت جمع	عشرین: عَشْرِينِي
معطوف	در آخر جزء اول و جزء دوم با بقای علامت جمع	واحد و ثلاثون: واحِدِي و ثلاثونِي

منابع :

- ۱- ابن مالک؛ ألفیه ۲- ابن منظور: لسان العرب
- ۳- ابن یعیش، موفق الدین یعیش بن علی: شرح المفصل، دو جلد، چاپ اول، اداره الطباعة المنیریة، دمشق، افست ناصر خسرو، تهران، بی تا.

- ۴- الأزهری، خالد بن عبدا... : شرح التصريح على التوضيح، دو جلد، ناصر خسرو، تهران، بی تا.
- ۵- استرآبادی، رضی الدین: شرح شافیه ابن حاجب، چهار جلد، ج ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۵.
- ۶- الحاوی، ایلیا: شرح دیوان الفرزدق، دو جلد، چاپ اول، دارالکتب اللبناهی و مکتبه المدرسه، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۷- حسن ابراهیم حسن: تاریخ الاسلام السیاسی والدینی و الثقافی و الاجتماعی، چهار جلد، مکتبه النهضه المصریة، قاهره، ۱۹۶۵ م.
- ۸- حسن، عباس: النحو الوافی، چهار جلد، چاپ سوم، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۴ م.
- ۹- الدحداح، أنطوان: معجم لغة النحو العربی، چاپ دوم، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶.
- ۱۰- الدریش، محیی الدین: اعراب القرآن الکریم و بیانہ، ۱۰ جلد، جلد ۲، دار ابن کثیر و الیمامة، دمشق، ۱۹۸۸ م.
- ۱۱- الشرتونی، رشید: مبادئ العربية، چهار جلد، چاپ یازدهم، الکاثولیکیة، بیروت، ۱۹۶۵ م.
- ۱۲- الصبان، محمد بن علی: حاشیه الصبان علی شرح الأشمونى علی ألفیه ابن مالک، دو جلد، جلد دوم (جزء سوم و چهارم)، دار احیاء الکتب العربیة، افست منشورات الرضی، منشورات الزاهدی، قم، ۱۳۶۳.
- ۱۳- ضیف، شوقی: تاریخ الأدب العربی، چاپ دوم، جلد سوم، العصر العباسی الأول، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۹.
- ۱۴- الغلابینی، مصطفی: جامع الدروس العربیة، یک مجلد (۱-۳)، چاپ چهارم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۵- معین، محمد: فرهنگ فارسی.
- ۱۶- نشاط، محمود: شمار و مقدار در زبان فارس، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۷- وزارت آموزش و پرورش، دفتر برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی: فارسی سال سوم دوره راهنمایی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۸- الیازجی، الشیخ ناصیف: العرف الطیب فی شرح دیوان أبی طیب، دو جلد، داربیروت، بیروت، ۱۹۸۴.